

(سوگنامه برای تو)

طراح و نویسنده :

ایرج جنتی عطایی

1356/10/15 - «خانه نمایش»

تهران

اشخاص بازی:

- سیاہ پوش یک (سین 1)
- سیاہ پوش دو (سین 2)
- سیاہ پوش سه (سین 3)
- سیاہ پوش چهار (سین 4)
- سرخ پوش (سین 5)

بازیگران:

- جلال اسماعیلزاده سین 5
- اسماعیل بختیاری سین 2
- خسرو شکیبایی سین 3
- حسین عابد سین 4
- مهدی محمدی پور سین 1

عوامل صحنه:

- فرزانه حیدرزاده منشی صحنه
- فریده اسکویی دکور و لباس
- مژگان مجد دکور و لباس
- محمد کرباسی طراح نور
- روح الله پیرا مجری نور
- بیزن شفیععی آفیش

با مهربانی:

- سعید پورصمیمی
- محمد مقبل
- مرتضی برجسته
- ناصر صبوری

صداها:

طبل

سوت

تندك



چشم انداز:

همه جا تاريك است. در تاريكي صدای تنبک
آغاز می‌شود. (دام دادام).
نور که می‌آید صفی مرد، گل به دست در
پیشانی صحنه ایستاده‌اند.
سین 1، سین 2، سین 3، سین 4 که سیاهپوشند و
سین 5 که لباس سرخ به تن دارد (مردیست با
مقتعه و لباس بلند، ریشو و طاس) هر چهار
سیاهپوش شاخه‌ای گل سرخ در دست دارند.
سرخپوش علامتی صلیب مانند حمل می‌کند که
بر روی سطح افقی آن چاقوهای متعددی آویخته
شده است. سینی خالی‌ای نیز جلوی شکم اوست
که با بندی از گردنش آویخته شده است.



سیاهپوشان:

به غمگساری دلمرده‌های تن خسته

چگونه گریه کنم من که سوگوارم توام
به بی‌بهاری این باغ خفته در آتش
چگونه سبز شوم من که داغدار توام

صف با ریتم تنبک حرکت می‌کند و همقدم دور
صحنه را می‌پیماید و در ضلع راست آن
می‌ایستد.

تنها سین 5 ادامه داده در ضلع مقابل آنها،
نزدیکی به پیشانی صحنه قرار می‌گیرد. رو در
رو تنبک ساکت می‌شود و بعد طپش قلب را تقلید
می‌کند (تام‌تام).

سین 1 آرام جلو می‌رود تا مقابل سین 5 قرار
می‌گیرد گل را درون سینی می‌گذارد.
طپش قلب با ضربه‌ای خشک و شدید ساکت
می‌شود.

سین 1 یک چاقو برداشته به عمق صحنه می‌رود.
طپش قلب، سین 2 همان‌کار را انجام می‌دهد.
طپش قلب می‌ایستد.

سین 2 به عمق صحنه می‌رود و کنار سین 1
می‌ایستد.

طپش قلب، سین 3 همان کار را انجام می‌دهد.
طپش قلب می‌ایستد.

سین 3 به عمق صحنه می‌رود و کنار سین 1 و
2 می‌ایستد.

طپش قلب، سین 4 تاجلوی سین 5 می‌آید.
می‌خواهد گل را بدهد که انگار کسی او را فریاد
می‌زند، می‌ماند.

گلها را قاب می‌زند. تنبک با ریتم تند و خشک او را دنبال می‌کند.

او به طرف عمق صحنه می‌رود. گلها را به طرف سین 3 می‌گیرد. سین 3 رویش را بر می‌گرداند و دستش با چاقو بالا می‌رود. سین 2 و سین 3 نیز. سین 4 شکست خورده فرار می‌کند به طرف پیشانی صحنه.

زمزمه‌ی سیاهپوشان بالا می‌گیرد و از پشت با دست‌های مسلح به او نزدیک می‌شوند.

سین 4 به زانو می‌افتد، گلها را پرتاب می‌کند به روبرو که مردم هستند - يك گل برای خودش می‌ماند وقتی که دیگر سیاهپوشان چاقو به دست بالای سر او رسیده‌اند.

سین 5 به راست راست می‌کند و رو به مردم می‌ایستد.

دستها با چاقو بالای بالا رفته‌اند و سین 4 زیر این دستها به زانو افتاده است که نور می‌رود.

چشم‌انداز 2:

نور که می‌آید، سین 1 و 3 در پیشانی صحنه،
سین چهار را گرفته‌اند و سین 2 بالای سر سین
4 قرار دارد. آنها چاقوهای خود را در تن سین
4 فرو کرده‌اند.

تنبك طيش قلب را تقلید می‌کند.

نور می‌رود.



چشم‌انداز 3:

سین 4 که حالا سفید پوش است، در پیشانی
صحنه روبروی تماشاگر زانو زده است.
سین 1 و 2 و 3 از سه طرف بدن او در حال
گریز عکس شده‌اند.
دستانشان خونی است، دست‌هایی که با فاصله
در برابر چشم‌های خود گرفته‌اند.
سین 5 از عمق صحنه به پیشانی می‌آید رو به
مردم.

سین 5: به عرض برسد.

سین 2: برادر گفت:

سین 4: پدر، برادرانم را به خون من ببخش که با درود و بدرود گل سرخشان

دادم و قدم تا قدم را ایثار. اینان را همسفران بادیه پیمای عشق
می‌نگریستم و گل غزل‌هایم از هرم دردهایشان می‌سوخت.

سین 3: برادر گفت:

سین 4: اگر زخم، زخم تن از تیغ برادرانم بود که شرحه تنم را به باد می‌بخشد،

مرگم از تنم نیست که عشقشان که روانم را می‌گدازد، جسمم را به
خواب بخشیده است.

سین 1: برادر گفت:

سین 4: پدر، برادرانم را به این شمید ببخش که زخم تیغشان بر من گوارا تر تا

گریز شرمناک نگاهشان تا هراس خویشاوندی قلبشان.

سین 5 که در طول این صحنه به میان

چشم‌انداز رفته است با فریاد اعلام

می‌کند:

سیاهپوشان به طرف او بر می‌گردند و صدای
گریه‌شان اوج می‌گیرد.

از دست‌های خونی خود فرار می‌کنند.

سین 4 به میان مردم می‌رود و خارج می‌شود.
آنها به طرف سین 5 که چوبی را افقی روی
شانه دارد، حمله می‌کنند. سین 5 آنها را
می‌چرخاند و پشت به مردم می‌ایستد. با يك نعره
خشك تنبک، آنها را به عمق صحنه پرتاب می‌کند
که نور می‌رود.

نور که می‌آید سه سیاهپوش با فاصله در عمق
صحنه ایستاده‌اند و سین 5 که چوب دراز را
روی شانه دارد با خواندن شعر زیر، آنها را که
دستشان به چوب بسته است (می‌نمایانند که بسته
است) تا جلوی صحنه می‌آورد، بعد از ضربه‌ی
طبل آنها به پای او می‌ریزند. آنها را تازیانه
می‌زند (می‌نمایانند که تازیانه می‌زند) و آنها تا
عمق صحنه سینه‌خیز می‌روند و از دیوار عمق
صحنه خود را بالا می‌کشند و دست‌ها را بالا
می‌برند و به شکل تسلیم پشت به تماشاگر
می‌ایستند.

سیاهپوشان:

بچه‌جون داد نکن اولولو میاد

داد و فریاد نکن اولولو میاد

خفه شو اولولو میاد می‌بردت

در لب آب روون می‌دردت
نقل دیوانه به جن‌گیر نگو
شاه پریان شده تسخیر نگو
سیل غم‌گشته سرازیر نگو
بچه‌جون داد نکن اولولو میاد
به فکل سوزن الماس بزن
اکبرآباد برو و لاس نزن
دسته گل برننه عباس بزن
بچه جون داد نکن اولولو میاد

سیاهپوشان در عمق صحنه پشت به تماشاگر
ایستاده‌اند و دست‌هایشان بالا است که بعد پائین
می‌آید و به هم مماس می‌شود و پائین می‌افتد،
بعد هر يك برای خواندن رباعی خود به طرف
تماشاگر بر می‌گردد.

سین 2:

در عشق تو از ملامت ننگی نیست
با بی‌خبران در این سخن جنگی نیست
این شربت عاشقی همه مردان راست
نامردان را از این قدح رنگی نیست
ای چرخ فلک خرابی از کینه‌ی توست
بیدادگری پیشه‌ی دیرینه توست
ای خاک اگر سینه‌ی تو بشکافند
بس گوهر قیمتی که در سینه‌ی توست
چون درگذرم، به باده شوئید مرا
تلقین ز شراب ناب گوئید مرا
خواهید به روز حشر یابید مرا
از خاک در می‌کده جوئید مرا

سین 5 به طرف تماشاگر می‌گردد و به طبل
می‌کوبد. سه مرد با عجه و ترس و نعره به
جلوئی‌ترین نقطه‌ی صحنه یورش می‌آورند.

هرسه:

یک و دو و سه! زنگ مدرسه!

سین 1:

کشتم شپش شپش کش شش‌پا را!

سین 2:

روده‌ی سگ را عمر عمامه کرد، احمد و محمود را آواره کرد.

سین 3:

ثلث نویسان خط انوری، با قلم ثلث نویسند ثلث.

سین 5 یک ضربه‌ی ملایم به طبل می‌زند، آنها به
زمین می‌ریزند.

سین 3:

هر ساعتی می‌خواد باشه!

سین 1:

ساعت چند؟

سین 2:

اگر می‌شد بفهمیم الان کیه؟ کجائیم ...

سین 1:

زکی!

سین 2:

ساعت چنده؟

سین 4 با دسته گل می‌آید.

عمق صحنه را طی می‌کند و خارج می‌شود.

سین 3:

هر ساعتی می‌خواد باشه.

سین 1:

(بلند می‌شود و هراسناک دور صحنه را چرخ می‌زند)

دودوتا؟

سین 3:

(به او می‌پیوندد و ماری، دو طرف صحنه را از عمق تا پیشانی می‌پزند و

می‌آیند)

چهارتا.

سین 1:

دو از دو؟

سین 3:

صفر

سین 1:

مایه‌ی زندگی؟

- سین 3: آب.
- سین 2: قطعه‌ای خشکی در میان آب؟
- سین 3: جزیره.
- سین 2: قطعه‌ای زمین که پوشیده از درخت و جنگل باشد؟
- سین 1: و محل زندگی حیوانات.
- سین 2: جنگل.

به آنها می‌پیوندد و به خلاف آنها عمق تا پیشانی

صحنه را طی می‌کند.

عاقلی که خود را به جنون زد؟

- سین 1: بهلول.
- سین 3: اولین شاعر پارسی‌گو؟
- سین 2: آدم.
- سین 3: نه.
- سین 1: شاطر عباس.
- سین 3: ابو حفص سعدی.
- سین 2: شیطان را درس می‌دهد؟
- سین 1 و 3: زن!
- سین 1: کاشف الکَل؟
- سین 3: رازی – از آثار باستانی؟
- سین: کوه؟
- سین 2: مرگ!

(در میانه می‌افتد – سکوت)

- سین 1: چیکار کنیم؟
- سین 2: فکر!
- سین 3: می‌ترسم – چه می‌شه؟ (می‌نشیند)
- سین 2: هر چی بشه بهتر از بلا تکلیفیه.
- سین 1: تن آدم خواب می‌ره ... آدم می‌ماسه! (می‌نشیند)
- سین 3: یک‌کاری بکنیم.
- (سین 2 را دور می‌زند)
- سین 1: واسه وقت‌کشی.
- سین 2: مثلاً؟

- سین 1: (سین 2 را دور می‌زند)
 مشاعره می‌کنم با مرد ناشی
 گلی گم کرده‌ام شاید تو باشی
- سین 3: یارب آن نوگل خندان که سپردن به منش
 می‌سپارم به تو از چشم حسود چمنش. شین
 نه!
 سین 1:
 سین 3: یکی من ... تو.
 (به سین 1 اشاره می‌کند)
 سین 1: شین؟ ..
 شین شیخ و شین شاطر، شین شیطان این سه شین
 جان با این سه شین هرگز مشین.
 نون!
 سین 3: نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.
 مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.
 دال!
 سین 2: نه!
 سین 3: دوتا من. (به سین 1) تو.
 سین 1: داشت عباسقلی خان پسری
 پسر بی‌ادب و بی‌هنری
 سین 2: ی؟ ... ی!
 یکی از بزرگان اهل تمیز ...
 (چرخیدن به شدت خود رسیده است)
 سین 2: خفه‌شین
 (آنها می‌ایستند - سکوت)
 سین 3: یه کاری بکنیم.
 سین 1: که اقلا تنمون خواب نره!
 (می‌نشیند)
 سین 2: فکر کنیم.
 سین 3: بازی!
 سین 1: بازی.

- سین 2: می‌خوام فکر کنم.
- سین 3: بقیه بازی.
- سین 1: تا آخرش.
- سین 3: وقت هم که هست.
- سین 2: ساعت چنده؟
- سین 3: هر ساعتی می‌خواد باشه.
- سین 1: بقیه بازی.
- سین 2: حوصله‌ش ندارم.
- (سکوت. بهرو در میانه دراز می‌کشد)
- سین 3: تپ‌تپ خمیر.
- سین 1: شیشه پرینیر.
- سین 3: تپ تپ خمیر.
- سین 1: شیشه پرینیر.

سین 1 و سین 3 چهار دست و پا به او نزدیک می‌شوند و با مشت به پشت او می‌کوبند. تپ تپ خمیر شیشه پرینیر را تکرار می‌کنند و بعد هر دو و هم‌صدا، این کار به اوجی سرسام‌آور می‌رسد. سین 2 زیر مشت‌ها به خود می‌پیچد.



هر دو:

تپ تپ خمیر شیشه پرپنیر

تپ تپ خمیر شیشه پرپنیر

(با فریاد) دست کی بالا؟

سین 2:

هر سه عکس می‌شوند، سین 2 خود را جلوی

نور می‌کشد.

بوی زنم خونرو پرکرده بود. اون بوی نجیب هرزه. وقتی که رفت،

انگار سقف اتاقارُ با خودش برد. انگار همه جا ترس بود که به من نگاه

می‌کرد. یعنی می‌شد؟ می‌شد جلوش بگیرم؟ یعنی می‌تونستم نگاهش

دارم؟ برای خودم نگاهش دارم، اون زن دلباخته به شعر و قصه‌ر؟

سین 2:

به جای اول بر می‌گردد و عکس می‌شود. سین

4 از عمق صحنه با دسته گلی آرام پیش می‌آید،

تا پیشانی صحنه و از آنجا به میان مردم رفته

خارج می‌شود تا نور برود.

نور که دوباره آمد، سین 1 و سین 2 و سین 3

از سه سمت می‌آیند در پیشانی و در کناری‌ترین

نقطه سمت چپ می‌ایستند، انگار مقابل يك بار

در يك می‌کده ایستاده‌اند.

شما هم بدبختین؟

سین 2:

بله!

سین 3:

آره!

سین 1:

منم!

سین 2:

موسیو یه بطر مرد افکن! مخلفات هم قریون انصافت!

سین 1:

شما هم بدبختین؟

سین 2:

ساعت چنده؟

سین 3:

سین 1: کوفته هم برسون که رفته از دست.

سین 2: آگه آدم می‌توانست.

(وحشت‌زده عقب می‌رود)

سین 3: یه نفر...

(وحشت زده عقب می‌رود)

سین 1: بکشه.

(وحشت زده عقب می‌رود)

سین 2: آگه می‌تونستم یه نفر.

سین 1: با دستهای خودم.

سین 3: به انتقام قتل عام تمام لحظه‌های خوش‌بختیم.

بکشم ...

همه عکس می‌شوند. سین 3 به جای اول خود در

میکده بر می‌گردد. با خیال سین 1 و سین 2 که

در اطراف او هستند حرف می‌زند.

سین 3: با گل و وحشت اومد! زخم خورده بود و هراسون، پناه می‌خواست و

نوازش، با اون گل بود با من دشنه. دشنه‌ی من به خون گل‌آلوده است.

سلام ... سلام.

(بر می‌گردد به عمق صحنه، به جای قبلی)

سین 2: برادر آدم!

سین 3: عشق آدم!

سین 1: داش آدم!

همه عکس می‌شوند. سین 1 به میکده بر می‌گردد

و با خیال سین 2 و 3 که در کنار او هستند

حرف می‌زند.

آگه پشت نکرده بودم دستام خونی نبود. حصر نون بود یا ترس جون!

کشوندمش به مسلخ، داشم که عینهو گلدسته پاک و پاکیزه بود، خونش

لامصب خون من بود ... نگاهش اما! فدافدا!

(بر می‌گردد به جای قبلی.)

سین 3: بذار اون لحظه‌ی جادویی رو در رویی برسه می‌کشمش. (می‌نشیند) بعد
به سلامتی تمام مستای زمین، پخ ...
نمی‌تونم ...

همه عکس می‌شوند. او به میکده بر می‌گردد و
با خیال سین 1 و 3 حرف می‌زند.

فکر کردم باید ترسید. باید سنگر گرفت. فکر کردم باید فرار کرد. از همه از
سنگ و صخره از سایه و همسایه وقتی گفت برادر پناه! بخشیدمش به سنگ
و صخره! پرتش کردم تو سایه و همسایه! نوش، نوش.
بر می‌گردد به جای قبلی.

از سقف يك چاقوی بزرگ پائین می‌آید و در
میان آنها به زمین می‌رسد.
دیگه نمی‌تونم.

سین 1: با همین چاقو!
سین 3: تا حالا آنقدر مهربون به چاقو نگاه نکرده بودم.



سین 1: مهربون؟ واسه سر ما گرما نیست.

- سین 3: خون که می‌زنه بیرون، گرم و لزج! درد که دایره دایره پخش می‌شه تو تمام بدن، نفس که گوارا می‌شه و غنیمتی، دروازه‌های به ...
- سین 1: زدی باهاس فلنگو ببندی! مهلت تموشا نیست والا ... رفتی اونجا که، چی؟
- سین 2: واقعیتی به نام چاقو.
- سین 1: یعنی آخ که شنیدی، چاک جاده رو باید چی؟
- سین 3: آگه ببینمش! آگه بتونم! یعنی می‌تونم؟
- سین 2: من که نه.
- سین 1: گاونر می‌خواد داشم با تیغ‌کش، اونم از خیابون خاکی.
- سین 2: از تو هم بر نمیاد.
- سین 1: زکی لابد از آقاییون بر میاد که ... لا الله ...
- سین 2: (از آنها که به چاقو نزدیک شده‌اند دور می‌کند.)
- از هیچ کدوم.
- سین 1: رد کن بیاد.
- سین 3: پیش من باشه
- سین 2: پیش من
- سین 1: من.
- سین 2: من.
- سین 3: من.

به هم می‌پیچند و گره می‌خورند تا چاقو را تصاحب کنند. چاقو به بالا کشیده می‌شود و بالای سر آنها می‌ایستد. آنها همچنان چرخ می‌خورند و سر در کنار سر هم دارند. وقتی سین 2 و 3 پشتشان به دو ضلع شرقی و غربی صحنه قرار گرفت و سین 1 رویش به مردم، عکس می‌شوند. سین 1 سرش را بالا می‌آورد و می‌نشیند. همین زیر چاقو هستند.

سین 1: گفتم آدمی که بیازه، یعنی آدمی که باهاس بیازه، دندون غصه خوریشم باید بکنه بندازه تو چاه، اما، به اینجام رسید، هی باخت ... هی باخت ... هی باخت! آخه مصیبت شکر! چقده باخت؟ ... مردش که شدم گفتم این دیگه آسه، رو می‌کنم، پاشه وامیستم، دل غافل که بازنده باهاس چی؟ ...

بر می‌گردد به عکس، همه ولو می‌شوند، چاقو به سرعت در میانشان فرو می‌افتد.

سین 3: می‌خوایش چیکار؟

سین 1: چاقونه!

سین 2: حالا که اینجائیم و کسی هم برای کشته شدن نیست.

سین 1: عرضه می‌خواد!

سین 3: می‌خوام بهش عادت کنم.

سین 2: می‌خوام دست شماها نباشه.

سین 1: می‌خوام پیش من باشه.

سین 3: پیش من.

سین 1: من.

سین 2: من.

سین 3: من.

من - من - من اوج می‌گیرد. باز همه به هم می‌پیچند و گره می‌خورند. مثل قبل ... چاقو بالا می‌رود.

سین 1 و سین 3 جایشان در چرخ عوض شده است که عکس می‌شوند.

سین 3: گفت باید پرواز کنی، باید به خورشید برسی، ولی من عاشق! من اما دلباخته!

گفتم: من برای یه خانوار. بوی نون می‌برم و کاسه شیر و خوشه انگور. من زمینیم اما! عاشق خندید و ... چقدر شعراُ دوست داشت.

بر می‌گردد به عکس، بعد همه ولو می‌شوند.

چاقو بالا می‌رود، آنها بلند می‌شوند و خسته به

میکده بر می‌گردند به حالت قبل از عقب‌نشینی

هر اسناکشان ...

- سین 1: مسیو پشت بندش دست مریزاد!
سین 2: خود چاقو که کاری ازش بر نمیاد.
سین 3: یه جور کشتن ... با چاقو کشتن.
سین 1: کشتن کشته! خودت ... عشقت ... من تو زندون سوار شدن یعنی که چی؟

یعنی کلات بذار بالا یعنی سیگارت به چند؟

یعنی جا هم داری؟ حالا که تو این درندشت بی‌درو پیکر که خدا از بندهاش بی‌خبره و لوطی از کلاش! همدیگر و جستیم، واسه چی زیرش زه بزیم؟ نوش.

- سین 3: نوش.
سین 2: درد من از درد شماها سنگین‌تر، اما دلم
سین 3: درد، درده، سبک سنگین نداره.
سین 1: قربون دهننت.
سین 2: تف! نوش.

ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول

زین هواهای عفن وین آبهای ناگوار

سین 1: موسیو حساب! نوش!

سین 3: نوش!

هر سه رو به تماشاچی قاه‌قاه می‌خندند.

نور قطع می‌شود.

هر سه دوزانو و با فاصله، در پیشانی، چشم دریده نشسته‌اند و به مردم نگاه می‌کنند و خرناسه می‌کشند. سین 4 در عمق ایستاده و چاقوی بزرگی از قلبش تا بالاتر از سرش ادامه دارد. سین 5 مقابل او پشت به مردم ایستاده. آنها حرکت می‌کند. سپس سین 4 ملودی ترانه زیر را زمزمه می‌کند، تا بالای سر سین 1 برسد و

بعد سین 3 و بعد سین 2 بعد همه صف
همسرایان را تشکیل می‌دهند و صحنه را چرخ
می‌زنند.

سین 1: یکی بود یکی نبود.

سین 3: زیر گنبد کی بود.

سین 2: غیر از خدا هیشکی نبود.

همسرایان:

تو ظهر داغ

وقتی زمین می‌سوزه

وقتی تن سرخ خاک

می‌شکافه پاره می‌شه

تو شب شرجی گرم

که دامن آسمون

با یه نسیم پر از ستاره می‌شه

سحر سحر وقتی که

خروس تاج قرمزی

ترانه‌ی قدیمیشُ سرمیده

وقتی که چشمای روز

کیوترای خوابشُ پر میده

من به تو فکر می‌کنم

تو ظهر داغ وقتی زمین می‌سوزه

وقتی تن سرخ خاک

می‌شکافه پاره می‌شه...

سین 3: (با نعره) من به تو فکر می‌کنم.

از صف فرار می‌کند و به سمت چپ پیشانی
می‌آید. سین 5 هم به دنبال او می‌رود و در میان
مونولوگ دوباره به آخر صف برمی‌گردد. صف
ملودی بی‌کلام را زمزمه می‌کند و با پا به زمین
می‌کوبد، سرضرب هر میزان.

وقتی که دیدمش تشنه بودم ... یه ظهر داغ بود از اون ظهرها که آدم یادش میره خنکی نسیم و زلال آب و صفای سایه کدوم یکی از حواس روی تحریک می‌کنن، روی يك پله نشسته بودم از اون آجریا، که فقط یه تیغه سایه داشت و یه نفس پناه، مثل یه سایه که آروم آروم میاد و پهن می‌شه و پر می‌کنه.

پیدایش شد و اومد و... تشنه بودم از اون تشنه‌ها که نگو ... تاجی به سر داشت.

به سیاهی و نسیم که زیر قدمش يك کیوتر بال بال می‌زد ... برای من حکم دعوت داشت ... آخ اگه تو اون ظهر داغ تن‌سوز که تنم داغ‌ترین، تشنه‌ترین، سوخته‌ترین تن دنیا بود ... اون بلند تکیده از يك جای دیگه‌ی تابستون عبور کرده بود؟

همسرایان:

تو شب شرجی گرم

که دامن آسمون

با یه نسیم

پر از ستاره می‌شه...

(با نعره) من به تو فکر می‌کنم.

سین 1:

به وسط پیشانی فرار می‌کند، سین 5 هم به دنبال

او، تا در میان مونولگ به آخر صف بر گردد.

صف همچنان چرخ می‌زند.

سین 1:

گفتم ساعت چنده؟ گفت زده‌ان، گفتم زده‌ان؟ گفت برده بودم.

سه تا از اون به ریخت دست به جیباش ... هن و هنشون که کردن

دستمالاشون که دور انداختن گفتن مادام؟ گفت، گفتم هرچی بدین دادین

دیگه. من از اون پولکیاش نیستم. همین قدر که شیکم بروچه‌ها از قار و

قور بیفته، کفایته، سه ساعته، ساعتی هم که حساب کنین، گفت، یکیشون

گفت مادام؟ چه ساعت، رسیده؟ گفت، گفتم وسیله‌ی کارمه عزیز. گفت،

یکیشون گفت قاچاق؟ گفت، گفتم خدا به سر که بی‌خبرم. گفت یکیشون.

گفت می‌شه دید؟ گفت، گفتم چرا نه؟ گفت وقتی من تو اون خاکی

بی‌تابنده انداختن و ویژگی ویراژ دادن فلنگ بستن، تازه یادم افتاد که
عجب ساعتی داشتم کوکشم که نمی‌کردی ... مادر قحبه‌ها! من گفتم یه
ساعت طلبت از من از اون زنونه‌هاش که دلت آب کنه، اما به شرطه‌ها
و شرطه‌ها ...

چنون دستم وشگون گرفت که! عرق از تنم می‌چکید شرعی کلافه‌م
کرده بود، جفتمون بوی عرق می‌دادیم، بوی عرق و شب شرعی ...
من مست، اون مست، من آتیشی، اون آتیشی. تو یه خلوت کنار یه خرابه
که نشستیم، یه فوت نسیم موهاش ولو کرد ... آگه اونشب. اونشب
شرعی، یه جنده دیگه به تورم خورده بود؟ (به صف بر می‌گردد)

همسر ایان:

سحر سحر وقتی که

خروس تاج قرمزی

ترانه‌ی قدیمیشُ سرمی‌ده

وقتی که چشمای روز

کیوترای خوابشُ پر می‌ده...

(با نعره) من به تو فکر می‌کنم.

سین 2:

عمل سین 4 و 1 را تکرار می‌کند، با این فرق

که درست راست صحنه می‌ایستد و سین 5 هم تا

آخر مراقب اوست.

آفتاب بیدارم کرد، همه‌جای پشت بوم پر شده بود از آفتاب، دستمُ بردم
که ... دیدم نیست، درست صبح شبی که برگشته بودم خسته و خسته،
با صدای خروس رفته بود، مرغ پر خسته با صدای خروس رفته بود،
آگه اون صبح، اون خاکستری، من زودتر از آفتاب بلند شده بودم؟

سین 2:

همسر ایان به عمق صحنه می‌روند، سین 4

می‌ایستد و آنها پشت به تماشاگر او را

می‌پوشانند، بعد هر سه بر می‌گردند و آرام به

جلو می‌آیند.

پدرم می‌خواند، مزده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید و به رهگوره‌ی شب می‌نگرد
... و من آرام آرام، یاد آن کولی از راه دراز آمده‌ای می‌اقتم که به دست نگران با
من گفت: قوم هم عهد تو نادانسته، راه را بستند و پل چوبی خندق را بشکستند.

محکم می‌نشینند روی دوپا و دستهایشان را
همصدا به زمین می‌زنند.

هر سه:

یکی بود، یکی نبود
زیر گنبد کبود
هیچکی نبود؟!

سین 5 جلوی سین 4 در عمق صحنه رو به
مردم می‌نشیند، تا نور برود. نور که بر می‌گردد
در میانه سر به زانو خوابیده‌اند، سین 4 و سین
1، پشت به چپ و راست سین 2، پشت به عمق
صحنه اما سین 4 رو به مردم، جلوی سین 2
نشسته است، بلند می‌شود، تا پیشانی صحنه آرام
آرام می‌آید، می‌ایستد، برمی‌گردد بالای سر سین
2، پشت به مردم می‌ایستد. سیاه پوش با کلام
خود سر از زانو بر می‌دارند. از سقف يك دسته
گل از ساقه به پائین آویخته شده در بالای سر
آنها آونگ شده است.

سین 2:	ساعت چنده؟
سین 3:	هر ساعتی می‌خواد باشه.
سین 1:	چیکار به ساعت داری؟
سین 2:	خسته شدم.
سین 1:	وسط بازی؟
سین 2:	گیجم و خسته.
سین 3:	بازی بهتر از دل نگرانیه. (بلند می‌شود)
سین 1:	تن آدم خواب می‌ره. (بلند می‌شود)

- سین 3: گفتم خسته‌ام.
- سین 3: بقیه بازی.
- سین 2: بعد.
- سین 1: (با سین 3 بازی می‌کند. دست‌هایشان را به هم می‌زنند)
حالا چی؟ حالا چیکار کنیم؟
- سین 2: حوصله، فکر ...
- سین 3: (از سین 1 جدا می‌شود) می‌ترسم، چی می‌شه؟
- سین 2: باید به راهی پیدا کرد.
- سین 1: ساعت چنده؟
- سین 2: برادر گفت:
- سین 3: شباً برایش قصه می‌گفتم.
- سین 1: جون، ای دوست می‌دارم واسم قصه می‌گفت!
- سین 2 سین 4 را صلیب مانند به دوش می‌کشد و
دور صحنه چرخ می‌خورد.

سین 3:

یکی بود یکی نبود
غیر از خدا هیشکی نبود
زیر گنبد کبود...
شاعری نشسته بود.

در پیشانی صحنه، عروسکی می‌رقصند و
می‌خوانند.

قلبش اندازه‌ی کوه
تنش اندازه‌ی کاه توی
شعراش بوی شب
جای پای خود ماه
وسط به ظهر داغ
زیر هرم آفتاب که تمام تنش می‌سوزوند

حسرت یه جرعه آب
باتوی چادر به سر
نسیم ببر
قلبش گرفت و برد
شاعر آفتابزده
به جای یه جرعه آب
غصه خورد و غصه خورد...

سام علیکم.

سین 1:

سین 3:

قصاب خوب و مهربون
بقال پیر خوشزبون
چادر بسری نسیم ببری رو ندیدی؟
آهنگر سینه‌سپر
بزار ترمه به کمر
چادر بسری نسیم ببری رو ندیدی؟

سین 1:

دیدم دیدم.
خویم دیدم
وقتی به اینجا رسیدم
چادر بسری نسیم ببری
کنار یه دیو سفید
که هی تنوره می‌کشید
رو به شمال، رو به جنوب،
می‌دوید و می‌دوید و می‌دوید
تا به یه جاده رسید
تو افق یه خونه دید
یه عقاب شد یه عقاب
رو به خونه پرکشید
اما از اقبال بد....

می‌روند در عمق، پشت به هم می‌ایستند، بعد
همان طور پشت به هم روی زمین سربه زانو
می‌خوابند.

سین 2: فردا ... پس فردا ... تقویم ... آگه قصه بلد بودم؟ اگر شعر؟ یعنی
می‌تونستم نگاهش دارم؟ یکی بود، یکی نبود غیر من هیشکی نبود!

بلند می‌شود قمه‌زنی را تا پیشانی چشم‌انداز تقلید
می‌کند. صد هزار و يك، صد هزار و دو، صد
هزار و ده، صد هزار و بیست، صد هزار و
چهل ... صد هزار و.....

عکس می‌شود. سین 5 چاقوی بزرگی را در
دسته‌های او که بالای سرش مانده می‌گذارد. از
بیرون صدای تپ تپ خمیر، شیشه پرینیر بلند
می‌شود.

نور قطع می‌شود.

نور که می‌آید، آنها در عمق صحنه ایستاده‌اند،
سین 1 دست راستش را بلند می‌کند.

سین 1: من (بعدو به پیشانی صحنه می‌آید) رؤیا، مویا سرم نمی‌شه! گیرم که
افتاد، غزله‌رو خوندنیه .. بچه خیابون خاکی دستشه و دشنه‌اش ...
رؤیا، مویا سرم نمی‌شه، واسه این که مال آفازاده‌های آسفالتیه.

سین 2: من. (دستش را بلند می‌کند و بدو تا پیشانی صحنه می‌آید)
یعنی چه جور آدمایی هستن؟ چی فکر می‌کنن که مثل طاعون می‌زنن
به خوشبختی آدم؟

(سکوت) وقتی می‌رفتم.

وقتی مجبور بودم برم. وقتی از پنجره می‌دیدم که چه دور می‌شم گفت:
من که گفته بودم! آگه برق چشم‌اش از اشک بود؟ آگه از بغض،
پنجره رو بست ..

می‌گفتن از آه‌م که شکستم.

سین 3:

من (دستش را بلند می‌کند بدو تا پیشانی صحنه می‌آید.) ای وای من، چه گل سرخی! گل سرخی که من چیدم، انداختمش تو باد. گل سرخ رو با باد رها کردم، رفت و رفت! به درخت تن زد و به دیوار، به خاک و لجن ... یعنی من، منی که مثل طاعون زده‌ها به خودم می‌پیچم و نعش خودم به دوش دارم؟ من؟

یک ضرب خشک تنبک. آنها به عقب فرار می‌کنند. با دیدن سین 5 می‌ایستند. به جلو فرار می‌کنند و در پیشانی، رو در روی مردم می‌خکوب می‌شوند. عکس.

صفحه دوم

سین 5:

نور می‌رود. نور که می‌آید، صف سیاه پوشان پشت سر سین 5، گل به دست در پیشانی ایستاده‌اند.

تاریکی، نور که می‌آید صف در عمق صحنه در حال رفتن عکس شده است.

تاریکی، نور که می‌آید صف در سمت راست صحنه رو بروی سین 5 ایستاده است.

سین 1 حرکت می‌کند، گل را می‌دهد چاقو می‌گیرد، مثل شروع نمایش، بعد سین 2 و بعد سین 3

سین 3 گلها را قاپ می‌زند ... به سین 1 و سین 2 پناه می‌برد .. عیناً مانند سین 4 در شروع نمایش به مردم که می‌رسد که از صدای زمزمه دو سیاه‌پوش که به نعره بدل شده و دست‌ها و چاقویشان، می‌ترسد، پشیمان بر می‌گردد. گلها را می‌دهد و چاقو را می‌گیرد، عکس می‌شوند،

تا نور برود. نور که می‌آید سین 3 در میانه به
 چوبی آویزان شده است که افقی به روی
 شانه‌های سین 1 و 2 که روبه‌روی هم ایستاده‌اند
 قرار دارد. سین 5 پشت سر آنها رو به تماشاگر
 ایستاده و سین 4 روبه‌روی سین 3 پشت به
 تماشاگر نشسته است.

- سین 1: باید برم سرکار.
 سین 2: ساعت چنده؟
 سین 1: سرکار مایه می‌دن، بعد کار کیفم کوکه! بزن و بخور و حال، اما این مایه‌ها کفاف نمی‌کنه.
 سین 3: شما هم از مرگ می‌ترسین؟
 سین 2: قراره جمع شیم به عشق فکر کنیم و به دلتنگی.
 سین 1: اگه می‌تونستم بزنم به قاچاق پربدک نبود، آدم پول پاروکن می‌کنه.
 سین 3: من از مرگ وحشت دارم، من از مرگ می‌ترسم، من از مرگ می‌میرم. وقتی دیگه نشه فکر کرد، نشه مریض شد، نشه فحش داد، نشه کتک خورد، نشه زیر بارون گریه کرد ... نشه ...
 سین 2: عشق تنها راه نجاته، تنها راه گریز.
 سین 1: داشم انگار تو کار قاچاق بود... آسه می‌رفت، آسه میومد، غلط نکنم، کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه داشت ...
 سین 3: خفه!
 سین 1: چی عرض کردی؟
 سین 3: خفه!
 سین 1: ملوکانه نبود!
 سین 2: شروع شد؟
 سین 1: نشنیدی چی عرض کرد؟
 سین 3: خفه! (سکوت) من از مرگ می‌ترسم.
 سین 1: خفه!
 سین 2: ناگزیر!
 سین 3: بزنینم!
 سین 1: داره میاد؟

- سین 2: گرفت؟
- سین 3: (با نعره) بزنیم!
- سین 1: خفه خون.
- سین 2: برادر کش.
- سین 3: پفیوزا!
- سین 1: (او را کتک می‌زند) باز خودت خراب کردی؟
- سین 2: (او را می‌زند) شعر رو حفظ نکردی؟
- سین 1: (او را می‌زند) هفت تا تجدیدی؟
- سین 2: (او را می‌زند) زن می‌خوای؟
- سین 1: (او را می‌زند) از سربازی در می‌ری؟
- سین 2: (می‌زند) چرا نمی‌ری سرکار؟
- سین 1: (می‌زند) سوزاك؟
- سین 2: (می‌زند) اعتصاب؟
- سین 1: (می‌زند) جلسه؟
- او را می‌زنند ولی دیگر صدایشان شنیده نمی‌شود.
- سین 3: (زیر مشت آنها) وقتی افتاد. وقتی از دشنه من افتاد دستش روپام لرزید، سختش بود ولی سرش آورد بالا که نگام کنه. با او چشمای سبز و سیاه و قهوه‌ای و پرسنده‌اش. تنش از من کشید بالا، رو دررو که شد، چشم در چشم گفت: کمک کردی برادر با این صادقانه‌ترین شعرت چرا نترسیدی؟ چرا نمی‌ترسیدی؟ وقتی که من وحشت خونوادگیم نفس می‌کشیدم؟
- سین 1 و 2 او را رها می‌کنند، او چهار دست و پا به پیشانی صحنه می‌رود رو در روی مردم.
- سین 3: من همیشه فکر می‌کرد، هفتاد و سال سهم من از نفس و گندم و عشق. اما به نیمه راه رسیده و نرسیده از مرگ می‌ترسم.
- سین 1 و 2 می‌آیند و دو طرف او می‌ایستند. رو در روی مردم.
- سین 2: می‌شه دوباره برگشت؟
- سین 1: می‌شه مست کرد؟

- سین 2 به هفت سالگی؟
- سین 1: خوابید تو خوب و ...
- سین 2: رفت زیر لحاف و شاشید به دنیا؟
- سین 1: بالا آورد؟
- سین 2: می‌شه گفت من شرمنده نیستم.
- سین 1: می‌شه کلک زد.
- سین 2: می‌شه باور کنم که خوشحالم که من...
- سین 1: دست اول به خودم، بعدشم حقه که بگم...
- سین 2: هنوز...
- سین 1: من...
- سین 2: زنده‌ام.
- سین 1: عین پهلونای قصه‌ها!
- سین 2: مثل شماها!
- سین 1: بی‌گناهم.
- سین 2: یعنی این راهشه؟ اون راه موعود نجات؟
- سین 1: یعنی این بازی همه نیست؟
- سین 2: می‌شه مرد. می‌شه مرگ دعوت کرد. باهات به جشنواره خاطره رفت.
- به شب‌نشینی رویا، به ضیافت مستانه‌ی شب‌گردی عاشقانه، می‌شه به مرگ پیش‌دستی کرد ... می‌شه با مرگ همبستر شد..
- سین 1: طرف آتیشی شده.
- سین 2: چوبه تنگ آید شاعر!
- سین 1: پیاده شو با هم گز کنیم، چون عز و جز کردی که شک ورم داشت
- بازیه یا نه بازی!
- سین 2: می‌گم بخوابیم.
- سین 1: گور پدر خواب، از هر چی خوابه عقم می‌گیره! هر شب می‌خوابم که خواب نشمه ببینم، لامصب ننه می‌آد سروقتم ...
- سین 3: (می‌خندد) می‌ترسم.
- سین 1: بازی.
- سین 3: آخر بازی، اتل مثل توتوله...
- سین 1: گاو حسن چه جوهره
- سین 3: نه شیرداره نه پستون

شیرشُ بردن هندسون

يك زن كردى بستون

سین 1:

اسمشُ بزار عمقزی

سین 2:

دور کلاش قرمزی

هاچین و واچین، یه پاتو ورچین!

سین 3:

سین 4 می آید بالا سر آنها می ایستد.

(با خنده مقطع و خشک) هر که دارد امانتی موجود، بسپارد ...

سین 1:

(خنده اش می پرد) داش منُ به بخش ...

(دوباره می خندد) ... به بنده وقت ورود. نسپارد اگر شود مفقود.

بنده ... (خنده اش می پرد) میخوام زندگی کنم

(دوباره به حالت اول بر می گردد) ... مسئول آن نخواهم بود.

(با خنده) توانا بود هر که (قطع) برادر به بخش (ادامه) ... دانا بود.

سین 2:

زدانش دل پیربنا بود.

زنیرو بود مرد را راستی، ز سستی ... (قطع) فکر می کنم ... این تنها

راهه (ادامه) ... کژی زاید و کاستی.

یاری اندرکس نمی بینم یاران را چه شد؟ برادر پناه.

سین 3:

دوستی کی آخر آمد دوست داران را چه شد؟

گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند

(قطع) دل تنگم به دلنتگی تو در لحظه ی پرواز،

معصوم به عصمت تو در لحظه ی معراج و چه

تنها ... کس به میدان در نمی آید سواران را چه

شد؟

سین 4 گریه می کند، گلها را به سین 3 نزدیک

می کند، نور می رود.

نور که می آید سین 4 در عمق صحنه رو به

تماشاگر ایستاده است و سیاه پوشان دیگر جلوی

پای او در يك خط زانو زده اند. سین 1 و 3

پشت به مردم و سین 2 رو به مردم.

سین 2:

آدم وقتی تنهاس، با خودش تنهاس، هزار تا نقشه می‌کشه، هزار جور فکر می‌کنه و در يك لحظه حتا، هزار کار انجام می‌ده ... آدم وقتی تنهاس، رؤیا زده اس .. خیال پردازی بهترین و مؤثرترین داروی مسکنیه که تنهایی برای آدمیزاد کشف کرده ... اما این بی‌دوامه برای این‌که تنهایی بی‌دوامه، شکستنیه ... وقتی که شکست یه دغه بایه غول بی‌شاخ و دم مواجه می‌شی که اونطرف تنهایی کمینت می‌کشه یه غول بی‌ترحم به اسم واقعیت

نور می‌رود. نور که می‌آید همان‌ها در خط میانی هستند، با این تفاوت که سین 1 و سین 2 جایشان را عوض کرده‌اند.

سین 1:

شبا که روغنی بر می‌گشتم، واسم شعر می‌خوند، شعر می‌خوند ... داشی که عینهو گلدسته‌ی پاک و پاکیزه بود منم ... منم ... صورتش. عین صورت اولیاء نور افتاده بود، وقتی که گفت هیهات پشیمونی ... چشمش برق افتاده بود.
گفتم: ببر و خودم بریدم. وقتی افتاد نعره‌ای نزد، ضجه‌ای؟ یا جدا عین صورت اولیاء رو پرده خونا.
نور می‌رود.
نور که می‌آید همان تصویر در پیشانی صحنه تکرار شده، اما سین 3 جایش را با سین 1 عوض کرده است.

سین 3:

سینه ملامال درد است ای دریغا محرمی
دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی
چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
ساقیا جامی به من ده تا بیاسایم دمی
سوختم در چاه صبر از بحر آن شمع چگل

شاه ترکان فارغ است از حال ما کورستمی؟
در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست
ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی دیگر بباید ساخت و زنو آدمی
خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی...

بلند می‌شود و دستهایش را باز می‌کند. سین 4
هم پشت او دستها را باز می‌کند.

برادر گفت:

سین 4:

سین 1 و 2 می‌نمایانند که تازیانه می‌خورند و تا
عمق صحنه، سینه خیز می‌روند و در انتها، با
دست‌های باز، پشت به مردم می‌ایستند.



پدر، برادرانم را به خون من به بخش که با درود و بدرود گل سرخشان
دادم و قدم تا قدم را ایثار، اینان راهم سفران بایده عشق می‌نگریستم و
غزل غزل‌هایم از هرم دردهایشان می‌سوخت.

برادر گفت:

سین 3:

سین 2:

سین 3: اگر زخم زخم تنم از تیغ برادرانم بود که شرحه شرحه تنم را به باد می‌بخشید، مرگم از تنم نیست که عشقشان، که روانم را می‌گدازد، جسمم را به خواب بخشیده است.
سین 1: برادر گفت:
سین 3: پدر، برادرانم را ...

آرام می‌پیچند و مونولگ را سین 4 ادامه می‌دهد
که اکنون رو در روی مردم ایستاده است.

سین 4: به این شهید به بخش که زخم تیغشان بر من گواراتر تا گریز شرمناک
چشمانشان، تاهراس خویشاوندی قلبشان.

می‌نشیند (سکوت) لالایی را آغاز می‌کند.
سین 3 به طرف میانه رفته، زیر طناب چاقو
می‌ایستند. سین 5 لباس سفیدی برای او می‌برد،
سین 1 و 2 به او نزدیک می‌شوند و لباس را به
تن او می‌کنند.



سین 4:

لالالا - لالایی
نمی‌دونم کجایی
لالالا گل خوش رنگ قالی
نمی‌دونم کجایی در چه حالی
لالا کردی به جای این شب گرم
رویشونیت نشسته شبم شرم
تو، تو خونه به خواب ناز رفتی
کیوتر گشتی و پرواز رفتی
من اینجا دل پریش و پای بسته
عزیزم خسته‌تر از هر چه خسته
لالات گرم و پر از خوابی خوش‌باد
که بابات توی این بیغوله افتاد
لالالا دلم تنگ و دلم تنگ
کجایی بوته‌ی پر بار خوش‌رنگ
لالالا لالا لالا لالایی.....

در طول لالایی، سین 1 و 2 در حال فرار به دو سمت چشم‌انداز عکس می‌شوند. سین 3 رو به مردم بر می‌گردد و در حالی که در دستی گل و در دستی چاقو دارد، خود را حلق‌آویز می‌کند. با به پایان رسیدن لالایی، سین 1 و 2 بازی کورها را تقلید می‌کنند و کورمال کورمال ادامه می‌دهند.

- | | |
|---|--------|
| دودوتا؟ | سین 2: |
| چهارتا. | سین 1: |
| دو از دو؟ | سین 2: |
| صفر. | سین 1: |
| مایه‌ی زندگی؟ | سین 2: |
| مایه‌ی زندگی؟ | سین 1: |
| آب. | سین 3: |
| قطعه‌ای خشکی در میان آب؟ | سین 2: |
| جزیره. | سین 3: |
| قطعه‌ای زمین که پوشیده از درخت و جنگل باشد؟ | سین 2: |
| و محل زندگی حیوانات. | سین 1: |
| جنگل. | سین 2: |

به آنها می‌پیوندد و به خلاف آنها عمق تا پیشانی صحنه را طی می‌کند.

- | | |
|-----------------------------|--------|
| عاقلی که خود را به جنون زد؟ | |
| بهلول. | سین 1: |
| اولین شاعر پارسی‌گو؟ | سین 3: |
| آدم. | سین 2: |
| نه. | سین 3: |
| شاطر عباس. | سین 1: |
| ابوحفص سعدی. | سین 3: |
| شیطان را درس می‌دهد؟ | سین 2: |

- سین 1 و 3: زن!
- سین 1: کاشف الکلی؟
- سین 3: رازی – از آثار باستانی؟
- سین: کوه؟
- سین 2: مرگ!
- (در میانه می افتد – سکوت)
- سین 1: چیکار کنیم؟
- سین 2: فکر!
- سین 3: می ترسم – چه می شه؟ (می نشیند)
- سین 2: هر چی بشه بهتر از بلاتکلیفیه.
- سین 1: تن آدم خواب می ره ... آدم می ماسه! (می نشیند)
- سین 3: یک کاری بکنیم. (سین 2 را دور می زند)
- سین 1: واسه وقت کشی.
- سین 2: مثلا؟
- سین 5: آنها رو به هم چاقو در دست عکس می شوند.
با تقدیم احترامات فائقه!

نور می رود.

پایان.